

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۵۲



اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص  
 ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ  
 ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰

۱۵۷۶۳  
 ۹۱۳۰۹  
 موش  
 مرغ



چهارم زغال

سیاه چوب

موش

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب محمد ابراهیم باب در سبزه افسانه	مؤلف - ولف شمعین
مترجم	شماره قفسه ۱۵۷۶۳
شماره ثبت کتاب	۹۱۴۰۹



اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص  
 ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ  
 ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰

۱۵۷۶۳  
 ۹۱۳۰۹  
 موش  
 مرغ

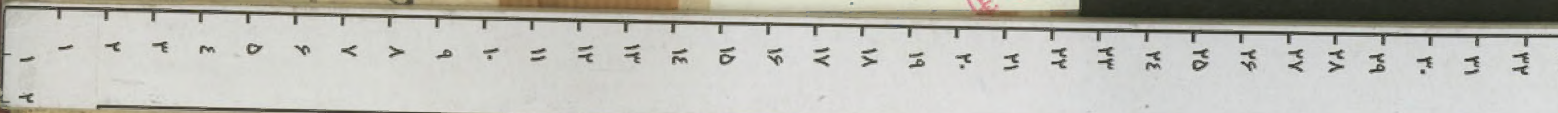


چهارم زغال

سیاه چوب

موش

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب محمد ابراهیم باب در سبزه افسانه	مؤلف - ولف شمعین
مترجم	شماره قفسه ۱۵۷۶۳
شماره ثبت کتاب	۹۱۴۰۹





کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب محمد بن عبدالحق ابن عربیه	مترجم
مؤلف	شماره قفسه
۹۱۲۰۹	۱۵۷۶۳



۱۰۹

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

چند روز پیش یکی که ل من س ع ف ص  
۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵۷۶۳

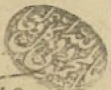
۹۱۳۰۹

موش

مرغ



چهاره زغال



فنون  
اسلام الارعا ایتا التا  
عبدعالم

۱۰۹



























در روز شنبه ۱۲۷۵  
 که در روز شنبه ۱۲۷۵  
 و در روز شنبه ۱۲۷۵

در روز شنبه ۱۲۷۵  
 که در روز شنبه ۱۲۷۵  
 و در روز شنبه ۱۲۷۵

الحمد لله  
 الحمد لله  
 الحمد لله



هو

ویمه شتعتین

بسم الله الرحمن الرحيم  
لبساط آرامی ایوان حکایت  
لنشاط افترای لیستان سرایت  
عروس نطق را زینت کری کرد  
فری زینت که سحر سامه کرد  
ز در بای که در زمین سفت  
بالفاظ که را ز این چنین گفت  
که عادل پادشاهی بود درین  
بغضانش سراسر جان و ما چنین  
فراوان ملکن از عجز برداشت  
مزاران منفعت از خشک برداشت  
سپاه نفیشت پیچ و مهر برد  
ز کشور و دوشش فخر کرد برد  
بلا...

ال

یکی زیبا پس بودش کهن رای  
ز رویش فرشتای کشته پیدا  
بجز شاه که آن زیبا پس بود  
ز سر پای او فضل هنر بود  
به پیش او هر سعادتی که بودی  
هنر بدی و شاکر دی نمودی  
زبان قاصر ز وصف خوبی او  
فنی از هر صفت محبوبی او  
دل دینش ز بوده بود یار  
ولی بودند هر یک در دیار  
دیار یار و شش ماهه مسافر  
سه ماهه راه در بای پر افرا  
چه دختر کو هر درج وفا  
چه دختر اختر برج صفا بود  
دختر مانده قرص قرینا  
درد لعل بر منار منار  
لعل چون لعل دندان که پرا  
جمال از هر چه گوید زیاده داشت



بجای هر سروصد هیز داشت  
نرچشم مست او بنمودی ناب  
نر اعلش گفتگوی عشق سیراب  
نرچین هر دو نر افش زهر بیتاب  
نر خورشید جالش ماه در آب  
فتاده که در آتش کاه در آب  
نکار که غمزاری ماه روئی  
بری صورت فرنگی جعد موئی  
بهر جانب ز حسنش گفتگوئی  
کل از کلزار حسنش برده بوئی  
از آن رو کرده در شهرت نکوئی  
بیکدم از کمال زلف مشکین  
بر آوردی فغان از جان شیرین  
انزان حسن جمال عرق تمکین  
اسیر او شده شهراده چین  
ز دستش رفته آرام دل دین  
رخ خود را بخون آغشته عاشق  
زهر

نر درد هجر او سرگشته عاشق  
بخوایش دیده بود و گشته عاشق  
ز جان خویش تن بگذشته عاشق  
نرودش در فراق بار جان  
دلش از مهر آن مه پاره پان  
نمود از عیش و خوشوقتی کناره  
خورد و خوایش نبودی چون ستاره  
شب و روز از غم آناه پاره  
نر محنت بخورد و بخواب کردید  
ز درد هجر او بیتاب کردید  
گلستان رخس سیراب کردید  
دو در چشمش خطه کرباب کردید  
چه شمع انرا آتش خود آب کردید  
شرار عشق آتش کرد بر جانش  
ز آب دین روی خویش ق کرد  
ز شور عشق عالم را خبر کرد  
نر شوق وصل او غم مفر کرد



وداع ملک و مال و جاه و کرد  
فدای راه جانان کرد سرا  
انیس خویش کرد او چشم تریا  
بدل بنهاد اندوه سفر را  
وداع او ضرورت شد بدر را  
کشود از چشم دل خون جگر را  
دلش بر این عزیمت مختصر شد  
چی تحصیل اسباب سفر شد  
ز عشقش مردم آتش نیز شد  
بدر را حال او چون با خبر شد  
ز اندوه پیر هالش دگر شد  
لبسی باری نصیحت کرد بنیاد  
نمود افسون به پیش او لبسی یاد  
ولی مقبول طبع او نیفتاد  
ز هر سونا صحن سویش فرستاد  
دلش را زان نصیحت عقده نکشاد  
چون معلوم آن شاه که سیخ  
که سودی نیست در افسون و تیر

بعد

بصد تشویش و اندوه غم و رنج  
مهاجرت کشتی کرد از کنج  
سپانضه که فرستاد آن  
شبه چینی با هزار افتاد و رها  
رفیعان از دو کجی که داد  
دل هریک نمود از سیم و زرشاد  
ز جوی دیده سبیل اشک شد  
که کشتی را سوی دریای پستاد  
چو شهادت مرخص گشت از باب  
روان شد سوی دریا همچو سیلا  
به پیش بحر چون دشت بلیتاب  
همه تازه جوانان چون در با  
فکنده چون صد ف کشتی در آن آب  
براه دوست بس جانها فشانند  
بروز و شب خدا را باز خوانند  
دهی از رفتن آن ره نمایند  
که روز چند در دریا اندند



زوارق را بگردانی رسانند

چو گردانی ولی دیو سفیدی  
که کو می را بیل فرسخ کشیده  
اگر کاو زمین امش شنیدی  
در قفل فلك انجا رسیدی

در خود را سر سامان ندیدی  
ندیدی کس چنان چیزی بعالم  
ز پیشش جمله در یاد رطل  
ز بچ و تاب او خوردند بر هم

فرود رفته کشتیهای یکدم  
چنان سنگی که اندازند دریم

زوارق را چه کار آخر چینه شده  
میان بحر کو یا شهر چینه شده  
چه گویم کج فاردن بر زمین شده  
چو کشتیها صد فزان نه نشینه  
تک دریا بر از در خمین شده

هر از آن حیف از آن کلهای شاداب  
که از باد مخالف ریخت در آب

در

دریغ آن تشنه کام اصل احباب

دریغ از آن همه دزهای نایاب  
که از بحر فنا کشته سیراب

چه کشتی از جوانان کشت خالی  
نشسته که کسی بر آن حوا

نگردی کس از ایشان قیل و قالی  
پدر زان بجز یکدشت سا  
نمانده از بد رعش حوالی

جفای دهر قدش چون کمان کرد  
رخش را غم بر نیک و عفران  
دلش را سرد از ملک جهان کرد  
غمش زرد و ضعیف ناتوان

بهار عمر او در دیران گشته  
ز شته زاده نشد چون حال ظاهر  
در بیغنی خیال خلق قاصر  
بهر جانب ز شهر و فریه اضر  
فرستادند هر سونامی باغر



نشد معلوم حال آن مشافره  
 بی تفتیش حالش همچو خود شنید  
 ز خلق مشرق و مغرب به پیوسته  
 ز حالش مطلقا واقف نگردد  
 چو از هر چاره بیچاره کردید  
 شد از هر زنده خود بیکبار نویسه  
 دل دین را بیادان بسیم باخت  
 بکار غیر کارا و نه پیر باخت  
 لوای غم ز محنت بر دل افراخت  
 فلک چون بوسه فشاید  
 چو یعقوب اخوان بیت الحزن است  
 رو چو شمس بود همچون دو در همچون کون  
 برخ میرنجت هر دم اشک کلی  
 ز غم در گوشه مانند مجنون  
 در آن بیت الحزن بنشست  
 روان کرد از مرگ چنم کلگون  
 نشاط عیش از وی دور کردید  
 ز شرط درد غم مفرور کردید  
 انیس

انیس ناله فغفور کردید  
 ز گریه هر دو چشمش گود کردید  
 ز دیدن دیده هائی نور کردید  
 ز محنت زرد شده مانند کاهی  
 نبودش غیر درد و غم پناهی  
 روانکه دست بر لطف الهی شاهی  
 گذشت از تاج و تخت و پاد  
 بکنج غم قشمت از داد خواهی  
 چو بر لطف خدا آورد انصاف  
 خدا را خواند هر دم بادل صاف  
 قضا و ان شه چینی با صد اوصاف  
 و در پیر داشت بس با نا و مرا  
 سفر کرده جهان را قاف تا قاف  
 حلیم عاقل پیر معظم  
 جهانگیر و هنرمند و مقدم  
 به پیش شاه احمد ان مکرم  
 بخدمت گفت کی سلطان عالم



دلت را شاد گردانم خود غم  
بهر یگار شاهامو نسی هست  
بهر در مان در دغم رسی هست  
مخو غم که هزاران مفلسی هست  
خبر دارم که در مکه کسی هست  
که او شکست در لها را سبی گبست  
به علی که کوئی اشت کامل دل  
ز مهر او ست روشن خلویا  
از و که مراد خلق حاصل  
به پیشش هیچ مشکل نیست  
بدست اوست حل همه مشکل  
شیع با عدل و داد بی نظیر است  
حکیم و عاقل و حکیم پذیرا  
دخش مانده شمس منیر است  
مبوحش و طهر انس و جن امیر است  
ز پا او تا کافراد سستگار است  
شهد شاه خیر با غر و جاه است  
زمین و آسمان خاد راه است

جن و انس ان مولای پناه است هست  
نه تنها انس و جن را پادشا  
که او سلطان ماهی تا جها هست  
زبان لال است از نصریر جالش  
نخل یوسف ز حسن بیتالش  
ملک عاجز زادرال جلالش  
فلک عکسی ز خورشید جمالش  
نیاید در بیان وصف کمالش  
فلک از بهر ان نامست قایم  
ملک در ذکر ان ماه است  
بعلم فضل ان شاه مکرم  
خداوند خداوندان عالم  
از ان عالم بر از فیض دمام  
بد ذکرش خلق عالم صبح تا شام  
بفکرش انس و جن از خاص و  
بامید عطای او در دوام  
هزاران نام داران کونام



علی باشد ولی مشهور بایام  
 سلیمان را هر اس از خشم او  
 خلایق را امید رحمت او  
 بود کس ندیده خان نعمت او  
 مشرف گشته بوی در خدمت او  
 بکام دل رسی ارادت او  
 جهان از غم اگر بهتر تو تنگ است  
 اگر محبوب تواند رفتنک است  
 اگر درمان دردش بر تنگ است  
 اگر کام تو در کام نهنگ است  
 و گریه نقد و چنگ پلنگ است  
 مکن پیش شناها دیده داشت  
 مریز از اشک بر رخسار گو  
 که از فضل خود آن ماه مشهور  
 بهر جایی که باشد بجز پاسبور  
 بیکدم آورد پیشت بر این  
 وزیر سارق با عدل و دین جفت  
 را و صاف شده در آن چنین گفت  
 فبا ر غم

غبار غم ز روی شاه چین رفت  
 خیر سلطان از وزیران قصه  
 بسان گل و خوش زین شده بشکفت  
 پس آنکه گفت آن نیکو پسر را  
 که حاضر ساخت کج سیم را  
 گزیده او لشکرش اهل نظر را  
 مهیا کرد اسباب سفر را  
 مصلح ساخت از باب هوزا  
 طلب فرمود شاهزاده کناره  
 جوانانی مثال ماه پاره  
 به تندهی جمله مانند شاره  
 هنرمندان جنگ اور سواره  
 به جوشنهای رخشان چون ستاره  
 تمام پهلوانان دلیران  
 بمردی رستی هر یک بمیلان  
 بهیبت هر یکی چون شیر قران  
 بصورت هر یکی خوشیدان

کتاب  
 السیر کرد



بسیرت هر یکی جمشید دوران  
بچند یکر برآه دل نوازی  
کنند برافکنده ی بسیاری  
بسی لعلت کران ترک تازی  
خویده از نشاط سر فزازی  
بنان چین ماچین اسب باری  
دلیران هر یک چون ماه پاره  
بر اسب باد پاهریک سواره  
چه بر چرخ برین فوج ستاره  
چند کردند آن جوانان را شاه  
هزار آمد صد و هفتاد پاره  
بهر یک دیگر ای داده نویدی  
که گویا کشته طالع صبح عیدی  
همه یک سواران و رشیدی  
اگر دستم چنان کرد آن بدیده  
ز هدیت پشت دست خود گزیدی  
تدارک کرد چون شاه بکا نه  
بصد شادی برون آمدن

نشست

نشست آنکه بر اسب خسروانه  
با سیاب سپاه بیکرانه  
بسوی شاه مردان شد روانه  
چه لشکر را تمامی در ده انداخت  
بخورد و خواب یک ساعت نه پر  
بروز و شب بگوه و دشت میخواست  
که بعد از مدتی ددم که جاسا  
بپایوس سه مریان سرافراخت  
بدید از رنگ رخسار و عبارت  
شده چین از مشه برین صد بشا  
بخود گفتا همین باشد مرثت  
پس از تقدیم اداب زیارت  
چو دیده از سینه کوفین اشارت  
شده چین و وزیر و جمله لشکر  
چو کردیدند شاد از روی چید  
پس آنکه در زمان بادیده شد  
شده گفت حال خود مرا سر



به پیش شاه مرهان و پیمبر  
شده چینی از حدیث خود هزار است  
دل حصار را از خار غم خست  
چو در بان بدان درگاه بنشست  
پیمبر گفت شاه جای است  
که گیری این زبا افتاده را دست  
دور رحمت بروی خلق واکن  
را احسان رو باصل مدعا کن  
شده چینی را ازین محنت رها کن  
بلطف خویش در دوزخ دو کن  
بفضل خویش کام او روا کن  
بر اهل دین جو احسان تو عام است  
بگیر از لطف این افتاده را دست  
دگر نگذار غفل او چنان پست  
شده مرهان علی از جای برجست  
پی معجز عیان کرد و میان بست  
ز حکم شاه مرهان پیرو برنا  
روان کشتند در دم سوی صحرا  
برون

برون شهر از بهر شناسا  
هجومی شد ز خاص و عام  
که کوئی ادعی شد ریک صحرا  
بسوی بحر چین از آمد چیدر  
روان کشتند خسته و تانجاور  
سواران جمله با و روی نمود  
چند شاه دین شاه چین لشکر  
سوی صحرا روان کشتند بکسر  
ز اعجاز علان منبع جود  
زمین پیچیده شد مانده  
لب در یا خلاقی جای بنمود  
شده مرهان به قنبر امیر نمود  
که بطلب ماهیان از دمن زدود  
ز حکم پادشاه محزن راز  
به پیش بحر شد قنبر سداناز  
سوی دریای نمود له بانگ اغاز  
بامر شاه قنبر را و او از



زهر سو ماهیان کرمند پرواز

ز سر تا پای شمع کشتند

شنیدند این و خاطر جمع کشتند

مطیع او ز جان چون شمع کشتند

بزرگ و خور و یکجا جمع کشتند

نو کوئی پای تا سر شمع کشتند

تمام ماهیان کشته یکسر

بخدمت حاضر اند پیش حیدر

ز بیم شه همه جبران و مضطر

چو شاه ماهیان او از قنبر

شنید آمد سوی ساحل بلشکر

چو نام شاه مرغان شنیدند

همه از خوف دست از جای بردند

یکجا تب تمامی صف کشیدند

حال شاه مرغان را چه دیدند

چو مرغ نیر بسمل میطپیدند

بسته گفتند شاهان بد ییست

که بهر تو توان در جهان

چو حکم

چو حکم نوبه برو بجز جاد نیست  
که شاهان و دگر کو حال خیر است

که ما را پیش ازین تاب و نظیر نیست

ایا شیر خدای سرور دین

وصی مصطفی ختم الدین

چه باشد خدمت ای داری بکن

شه من گفت فرزند شه دین

شده غرق اندرین دریای بزرگین

با سیاه سپاه بیکراش

درین دریای شد کاروانش

من اینک از شما خواهم نشانش

که خواهم از سر نو در جانش

به نو دیک من آری در انقضانش

چه بشنیدند در دم یاد کشتند

خط تسلیم را بر دل نوشتند

تخص کن بهر جانب گذشتند

ز سر تا پای دریایان بگشتند



نه بد تا استخوان نومیسد کشتند  
همه چشم تقصیر را کشتارند  
میان عجز و کبرش فتارند  
بهر جاجستی خود بدادند  
در کرباره سوی ساحل فزادند  
بیای شاه مریدان سر نهادند  
بیشه کفند چون مادر کد شستم  
خط فرمان تو بر جان نوشتم  
از آن درو جمله عملین باز کشتیم  
که شاه اسیر بر دریا بکشتیم  
ندیدیم استخوان نومیسد کشتیم  
ترا چون قدرت و جاه و جلالست  
دلست آگاه از هر فعل و قالست  
نومیدانی کردی راجحه هالست  
فرو تارفت کشتی پنج سالست  
بد در باز و نشان جستن محالست  
بدین چه کشتیهایان رفت  
ز خلق او هر نام نشان رفت  
زهری

زهر کس هر چه بود از جسم جان رفت  
تن ایشان بخورد ماهیان رفت  
چه کشتی بلکه لنگر در میان رفت  
چه در باد می خواره یکی نیست  
تصنک و مار و ماهی اندکی نیست  
درین دریا فشان زندگی نیست  
شده دین گفت زین معنی شکی نیست  
ولی انگشت او بیک بند باقیست  
چه کشتیها فرو رفتند یکسر  
بخورد ماهیان شد لعل و کوه  
ز انگشت پسر بیک بند اصغر  
فلا خجما نداده ز بر سنگ  
برو بجیل نزدیک من اور  
علی چون این حکایت را بیان کرد  
فقان برخواست و دردم ازین  
ملک در عرش مشه را فرین کرد  
امیر ماهیان خود رفت او



به قهر داد و قهر پیش نه برد  
نظر قهر چو سبایش افکند  
بجده لرزه بر اعضایش افکند  
بیاورد و بسی بر جایش افکند  
بیشه بنمود زیر پایش افکند  
شده مردان در آبا لافش افکند  
بعلم و کشف ان اصل ایجاد  
طلسم روح بران جسم نهاد  
در کنج سلوخی راجه بکشد  
ندای قم باذن الله در داد  
جوان شده زنده در پایش افتاد  
نظر چون کمر شده را پیش خود مید  
چکویم من که چون شمال کمر  
رخش بشکفت از شادی چرخور شد  
سره رود در کف پایش بمالید  
ز روی شوق دست و پاش بوسید  
همان نوحی که اول بیکش بود  
همان کاکلی که جای افسر بود

همان

همان زلفی چون مشد ترش بود  
همان خلعت که اول در برش بود  
همان زینت که از پاتاش برش بود  
نمیشد ظاهر از انماه کامل  
نماز اب و نه از حال و نه  
همه اعضای او پیشش مکمل  
باب و تاب حسش به زار  
ز فیض فضل ان حلال مشکل  
رساند آنکه زیاده را با کمال  
پس از پابوس شده نشست  
حکایت کرد پیشش بهر حال  
ز اعجازش بهمانش هوش  
دل خاقان بنوعی گشت در جو  
که خود را کرده از شادی فراموش  
پدر و زان شاد کای گشت بهوش  
پس از مهر بگر فکش در اغوش  
نگاه افکند چون شد روی فرزند  
دشش رفت از مه دلجوی فرزند



شاه بنهاد بر زانوی فرزند

بهوش او در مجالش بوی فرزند

سود کرد چشم از روی فرزند

چند امان شهسوار دین و ایمان

بفرزند شده چینی جوهر جان

پس آنکه از ره اخلاص احسان

شده چینی با همه اعیان و ارکان

به پیش شاه مریدان شده مسلمان

زدل رفعت سوی دین سپین کرد

قبول حکم خیر المرسلین کرد

شنای خالق جان افروز کرد

پس از روی وداع شاه برون کرد

به چندین عیش عرم شهر چین کرد

ز حکم شاه خلق چاین مایه چین

بعرم چین همه بستند ایمن

بیلان رفتند چون در خانه دین

پسر آمد بفرز دلیت شد دین

که من روی

که روی نه دارم در ره چین

مرا فادغ ز فکر این وان ساز

ساز خلاص از گفتگوی این جهان

دکرده معجز خود را عیان ساز

ساز ز لطف خود مرا باز استخوان

درین دریا پر شودم نهان ساز

شدی چون اکرا از هر خوب و زشتی

جز داری توان هر سر کدشتی

تویی چون اکرا از سر نوشتی

که من خود امدم بایچ کشتی

همه یاران چه عویران بهشتی

همه از خاتمان خود کن شستند

خط فرمان من از جان نوشتند

باب بهر حال خود سر شستند

در این دریا بجا همراه گشتند

زنوح زندگانی دست شستند



چه سان کردم بسوی چین روانه  
برخویشان چه سان آدم بها  
نجل کشتم کون اندر میانه  
من اکنون کردم تنها بجان  
شوم تیر ملامت را نشان  
من و یاران همه افتان و خیزان  
به همراه غلامان و گیزان  
درین دریاستدیم از جان کریزان  
کسان دارند هر یک از عزیزان  
همه از بهر ایشان اشک ریزان  
تمام چین اکبر و زانه کرد  
برای من چه زندان خانه  
همه خویشان من بیکانه کرد  
بر ایشان خانه ماتم خانه کرد  
برای عیش شان و پرانده کرد  
چه من در چین روم پی باد هدم  
بهین اندوه و رخ چشم پرغم  
سیر برینده

سپه پوشیده خلق چین بمانم  
حیات من کار اید در اندام  
که بلیغ دوستان را در چین غم  
بامید وصال زندگانی  
نشستم من بجزای کردانی  
نجل کشتم چو در چین جوانی  
همان بهر که کردم با نغانی  
که بی یاران خواهم زندگانی  
پس از کرم چه مست بید افتاد  
چه مستان پیچیده لای و قلافتا  
به پیش شاه در خال و کل افتاد  
ید را باز آتش در دل افتاد  
بجایش پس عقد مشک افتاد  
پس را چون بدین محنت فرین دید  
ازین سودا دل خود را غیب دید  
بد و در رخ او را همنشین دید  
ولیکن معجزی از شاه دین دید

بلطف بیکرانش داشت آمدند  
پس بد پیش سلطان ولایت  
زانده فراغ بی نهایت  
منور از هریاران بی شکایت  
چون کسرتانید اینجکایت  
خوش آمد شاه مراد از اینجکایت  
چون داشت در کفنا رقت  
بجا آورد او حق اخوت  
پس اندک و ارث علم نبوت  
بکلفت این است این فتن  
همین باشد ره رسم مرقت  
شده دین اسنان غرق تمکین  
که عالم از وجودش یافت شیون  
هماندم گفت باش هزاره چنان  
کزین پس علم بود لشاد بشین  
نظر بکشاجو امر دی ما بین  
تو را چون نیست اکاهی بحالم  
نه واقف تو از کج کالم  
کزین سر

که من سرخندم لایزال  
تو باما وجه غم دار زعا  
دلت داشت اگر دانه مخورم  
به هر کار که من همت گدارم  
اگر گردون بود از چادر دارم  
به یکدم در دهر انت سر دارم  
مرادت از دل دریا بر دارم  
ترا کی من بدین خوار گدارم  
من مقصود جان مستمندان  
من شاهنشاه همت بلند  
من دانا ترین هوشمندان  
من در میان دود در دمن  
من شاد در میان اهل زندان  
من شاه جهان و ستر سبحان  
که از من یافت رونق دین  
من زینت ده طایفه امکان  
من گنجینه باد فضل نیردا  
بدست من کلید خلعت و تیران



منم آنکه که اند عالم خاک نمیشد و مشکله امرا یا  
 منم اصل وجود عقل ادراک من آنکه من بامر ایند کپ  
 ز بحر لامکان کشتی در افلاک شک  
 منم مولا همه جن و ملک که سازم دود از هر سینه  
 منم مرشد سواد هم ملک را منم سلطان همه ملک ملک  
 که گردش میدهم چرخ فلک  
 بیکدم تا غایت فتح عینین تمام حل مشکله امرا و این  
 بود قائم بهر مرقع و قوسین ارادت که کم یک قطره بعین  
 ز حرف کن بشویم لوح کونین  
 منم حاکم بهر سیر و جوانی منم عالم به هر دانه زنیانه  
 مرا غیر از پیمبر نیست ثانی چه خواهم از سر نو دارم خا  
 بنا سازم زمین و آسمان  
 بود زو شب ز لطف کرد کاره رسانم روزی هر روز را  
 نخواهم من از مخلوق یاری بقضل از بدی هیچ کار  
 بجز من نیست صاحب اختیار  
 منم زین خالق چندین سال سابق تمامی دامنم قدر و طلق  
 اگر خواهم غایم ماه عاشق بیا اکنون نظر کن قدر  
 که چون آدم برون از بحر زورق  
 ارادت کرد این غم احمد که سازد معجز خود را بعد  
 ک

که از حکم خداوند واحد هم آدم جبرئیل آمد ز سر  
 بنزد سید کونین محمد  
 بگفت ای معتدای قل تعالوا پیام خالق از جبرئیل بشنو  
 فرستاده و بپشت قصه نو که بالاد فلان کوه برود  
 نه تنها بلکه با خیل چشمه  
 برو بر کوه بر لشکر درایت که تابانند اصحاب هدایت  
 به بین احسان و لطف به نجات ولایت و سلطان ولایت  
 عنایت بین زعمان عنایت  
 روا گردید پیمبر بر سر کوه زمین گردید طی به سجده  
 بدو غنچه و توشش و اندک محمد چون برآمد بر سر کوه  
 بدیدند اندک ریل دریا است آسوده  
 تماشا کرد آن اغلخ گزین که میدید او امیر المؤمنین  
 نظر چون کرد خیل شاه دیو بدید اندک میان سلطان  
 که بره اند از دست آسمان را  
 سنده آنکه ملک امامت بگوشش خضر همچون قبا  
 معجزان در بحر کرامت به تمکین و قواد انصاف  
 بناف بجز زد دست ولایت  
 بدید اراجیه در دیار آورده بدید بانه عرقش بشکراورد  
 با هر رنج و محنت را سر آورد ز دیار کرامت گوهراورد  
 به هر انگشت یک کشتی در آورد  
 شه دین ناخدا به بحر کوثر برون آورد کشتیها سر

باستاد صلاح گنج گوهر پیر کشتی سه پانصد مرد  
هرتا خوردی با خلعت زر  
همان مال بضاعت پشته پشته هراسیم و در از حد گذ  
جوان هم بصورت چون فرشته از ایشایکس موکم نگشته  
بر بیاض زاول در گذشته  
دند  
کشتیها قلم بیرون نهاده تو گوئی تازه از یاد من  
زبان در مدح شاهین کشاد خلافت جلد در حیرت  
بی رباب و لی صنواوت دادند  
شاه دین گوهر دریا ایجاد در دین با بر وجه بکشاد  
صد اغلغل در چرخ افاد ز شاه دین همه گشتند  
که شاه اولیا را افرین باد  
دل شکراده از محنت در آمد خوش را آب و  
هوا شهر جنش بر سر آمد غریب از جمله یاران بول  
شاه خین الفخ دوران سر آمد  
بیمبر ماهه اصحاب و خادم که بوان کوه می بودند قاف  
شاخوانند بر خلاق اعظم محمد صمد و اولاد آدم  
سوزشک خداوند دو عالم  
شاه دین را بسوی خود پند چپ از وی دید این اعجاز  
پس آن شاه سر بر عزت کنین دعاها کرد بر جان شده دین  
همه یاران جهان گشتند امین

د  
خوش  
ز امرش شهادت شود دین بکشتیها خلایق رفت  
چه هر کس از مکان خود بیا شه دین یاد را انگاه  
که کشتیها میان چون کاد بر بود  
باعت جمله کشتیها از جا رفت همان گرد بر سو هوا  
همان دم جان شمر خطا رفت  
همی رفتند شاه دین و یار ده انگشت نشستند  
هوا طی با هر شاه مردان چه کردید از هوا کشتی بیا  
همه اهل کشتند حیران  
تمام مضطرب در هر کناره ز وحشت جمله را دل تار  
بر در کوه جلد بر سر سر یادید کشتی چون ستا  
همی کردند مرد و زن نظاره  
یکی گفتا که امر سه همگین است یکی گفتا بلای این زمین  
یکی گفتا که مرگ اندک مگر نیست چه شد معلوم کوسلط  
بخدمت هر هفت خاقان چنین  
خطائها با طاعت خطائی چهیا کرده بهر آشنائی  
چه بهر شه معین کردی با استقامت شان شا خطائ  
نون آمد بر رسم باد شاهی  
پیش شاه دین بوسید دهر لیو خان بر آید  
ز شاد سود بر گردون کلاه در تخت ز نشاندان شد  
بجا آوردند دستها سپه را



تمام شهر از دانا و نادان چه آن دیدند گردیدند  
 به بوسیدند پای شاه مرده شش مردان علی عیان ایما  
 نخستین ساخت ایشان را مسلم  
 میان خلق عید تازه انداخت خلافت را از ایمان پیشین دخت  
 بت بخانها را سر سر سوخت برایشان چون چراغ دین  
 ده در شهر مسلمانان بیا موخت  
 نشاند آنکه شاه گدارا بیک مجلس غریب استناد  
 نوازش کرد اهل مد عمارا لیل نگه دختر شاه خطارا  
 چه دختر اخگر بر ج صفارا  
 که بود و ناخود لیل و نهار گل اندامی دلایمی نگار  
 خوش الحانند لب بگلستان نمود از راه رسم شهر یار  
 بفرزند شاه چین خواستگار  
 زحل عقد این معنی چه شنید هادم رشته خد مت گسستند  
 سر و دست رفیقا ترا شکستند همه شاهها یکدیگر گسستند  
 دو گوهر را به یکجا عقد بستند  
 قضا میخواست تا ز دفسونی قد بر نمود اخرجالو  
 ز شهرت کرم شد پیمان بوی در این لستان شراب آتو  
 بگرد و کس بدین خوبه غروشی  
 لیل را گر جفا بوسه آمد ولی آخر دلش از غم آمد  
 که ناله در کنارش دلبر آمد مرا دعا شوق مسکین  
 شاه چین را غم دوران سر آمد  
 بگفت

بگفت انگاه آن دارا و عیسی که کشتی را دیگر بستند  
 هادم باد شاه چین چین دیگر ده رفت کشتی شده  
 روانه ساخت کشتی را ده چین  
 بر رفتند شاه چین و یارانش کشتی ها همه خوشحال  
 از این شهر چین چون شد بزرگ خورد شهر چین  
 همه گشتند پیش شاه مسلمان  
 هادم باد چون هم را گفتند بکوه و دشت دامن  
 غراب تخت بر کردون بر چه بادان سج کشتی را شد  
 همان ساعت بملک چین رسانید  
 ز فیض شهسوار کشور دین هدایت یافت خلق چین  
 تمامی احوالات یافت ترین بد ولت سر فرزند آمد شاه  
 بسوی ملک باز آمد شاه دین  
 چه شد در ملک اشاطان دورا همه اصحاب گردیدند  
 چه دیدن خلق همه و الا با را شکفت از دق گل مقصود  
 شاحوالش چه فارغ صد هزاران  
 هزار کس خدمت ان شاه دریافت نو گوئی معدن لعل گهر  
 بد نیا و بعضی هم ظفر یافت خوشا فایع که از حضرت نظر  
 دلش از سر مهر او خبر یافت  
 هزار کس شاه دین را حاکم کرد در آن جان را زحمت هم  
 به فردوس برین هم بهتر کرد خوشا آنکس که بخشش یار  
 بگفت

سک کوئے امیر المؤمنین است  
دلش قائم ازان جبل المتین است  
بهر کار و شش و دینش معین است  
خوشا آنکس که کار او همین است

[illegible]



[illegible][illegible]

وایه احوال هم بگویم سبب بر طبعی کوفی مردان عقل به دراز نیست  
در خواب بر چشم خوابید بر چشم سوره غدر است و ایه احوال که سطر است  
الکعبه سببی خبر بن کس بسته و طبعی ان خبر درازد که ان خبر است مانند  
**هشتم** سوره قصص است و ایه احوال انی از بد ان تملک که هر من خبر  
جواب است که ان شخص خبر بسته و تفهیم ان در ان علم باشد که کدام خبر  
**نهم** سوره عنکبوت است و ایه احوال انی تون از حال که صاحب  
خواب سوره غدر است و سبب همی که قولی مانند ان خبر است که در ان  
طریق به سببی ام سوره ادم است و ایه او خبر است که در خبر است  
در سبب است که در خبر است و در ان خبر است که در خبر است  
خبرون سخن در ان بر سبب است

**دوازدهم**  
و ایه احوال انی از بد ان تملک که هر من خبر  
جواب است که ان شخص خبر بسته و تفهیم ان در ان علم باشد که کدام خبر  
**نهم** سوره عنکبوت است و ایه احوال انی تون از حال که صاحب  
خواب سوره غدر است و سبب همی که قولی مانند ان خبر است که در ان  
طریق به سببی ام سوره ادم است و ایه او خبر است که در خبر است  
در سبب است که در خبر است و در ان خبر است که در خبر است  
خبرون سخن در ان بر سبب است

الهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن یحبک او یغفرت غیبت

و ایه احوال انی از بد ان تملک که هر من خبر  
جواب است که ان شخص خبر بسته و تفهیم ان در ان علم باشد که کدام خبر  
**نهم** سوره عنکبوت است و ایه احوال انی تون از حال که صاحب  
خواب سوره غدر است و سبب همی که قولی مانند ان خبر است که در ان  
طریق به سببی ام سوره ادم است و ایه او خبر است که در خبر است  
در سبب است که در خبر است و در ان خبر است که در خبر است  
خبرون سخن در ان بر سبب است

این خبر در روز  
هوایه هم ملا  
بجست علاقه التک  
و عا دارم از ناظران



بسم الله الرحمن الرحيم **پیش**

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقين و البصیرة لعلی محمد  
وآله اجمعین **چنین** که در اول فصل حسین بن ابراهیم بن محمد  
تفسیری که چون از تصانیف کتاب سحت بدین رد اتم نگاه  
کردم در کتاب اصل تعبیر که لغاری ساخته بود در کتابی جامع  
و واضح یافتیم چنانکه کسی ساخته و تاویل هر خوابی از احوال اشیا  
این حکم از جهت در میان در آن بیان کرده باشد بطریق استخراج  
هر خوابی بر تفسیر هر حرف عربی و شرح بیان نموده چون بدین  
نحو که فی قدیم که مفید باشد در این علم جدید کردم و در پنج بر خود  
تا این کتاب را ختم از هر محالیت نظر بجا بون سلطان معظم  
شاهنشاهی اعظم لهذا طبعین لعلی و لعلی و لعلی و لعلی و لعلی

عز الدیاد الدین غیاث المجرین قاضی المیزان سلطان اردم  
ابوالفتح در میان بن مسعود احوال نه لغاری بدین حرف محمد لغاری  
و واضح جمع آوردم از کتب که در این علم مشهور بود چون از کتاب لغاری  
علیه السلام و کتاب تفسیر اجماع سفاک علیهم السلام و کتاب جامع محمد  
بن سیرین و کتاب دستور ابراهیم کرمانی و کتاب ارشاد صابر مغربی  
و کتاب بیان تعبیر عبدوس و کتاب تعبیر اسمعیل شریف و کتاب کبر الازهار  
ماخری و کتاب تعبیر حافظ بن ابی و کتاب محل الدلائل و کتاب مبادی  
التعبیر و کتاب تصانیف تعبیر محمدی و کتاب کافی الازهار و کتاب معبر  
لغاری و کتاب مخرج الایمان و کتاب تحفه الملک و کتاب مزیاج تعبیر  
خالد صهرمانی و کتاب مقدمه تعبیر و کتاب جواهری الازهار و کتاب  
بن شامریه و کتاب متفرق از کتاب هر یک که در این علم تصنیف کرده  
پس حسب احوال نام این کرده که ذکر کرده شد و نام این کتاب را کامل تعبیر  
نامدم و زیرا که در این علم از آن کما کثر باری ساخته اند و کما نقصان  
همه کس احسنین است بدین کتاب هر که این تعبیر در نظر دارد از همه  
تعبیراتی نیاز است و از قول استادان این صنعت احوال شریف

یاد کرد که هر یک در عصر خود بخت و هر روز اول اقبال و اقبال صلی الله علیه و آله  
 که در زمان بخت نصر بود و اجماع خبر صادق علیه السلام محمد بن سیرین  
 منبری و ابراهیم کرمانی و اسمعیل بن اثرب از فضیلت این علم بدو  
 علم تغییر علی بزرگست و شریعت که حق سبحانه و تعالی بر وی فرستاده است  
 و بر وی عت نهاده و چنانکه فرموده در کلام مجید و کذلک کلنا لیرسوف  
 فی الارض و الفلک من تاول الاحادیث و عجب الله بن محمود و حسی خینه  
 گفت اول خبری که از اثر نبوت حق تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله و آدن  
 بود که فرشته مغرب در خواب دید که گفت ای محمد بشا رست با و ترا  
 که حق تعالی از صحنه بسیار مکرر کرده است و ترا خستید کرد و خاتم نبیا  
 کرده است و خدا تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین پس رسول صلی الله علیه و آله  
 بیدار شد خواب نبوت خیر و اقبال است و بعد از شب معراج خواب  
 دیگر دید چنانکه از خدا تعالی فرموده لقد صدق الله رسوله الرزاق با حق  
لقد ضل المسجد الحرام یعنی قریبا و در قصه ابراهیم علیه السلام گفت  
 انی ارى فی المنام انی اؤکلک انجا که کذلک بخبری محمد بن  
 و در خبر حسن آمده است که این معجزه بر وی علیه السلام بوده و دیگر  
 الخ



آنکه بعضی بسیار که رسول خودشان را خواب که است بوده و چنان  
 حمزه از پدر خود روایت کند که او گفت در تفسیر این آیه که حق تعالی فرموده  
 انهم انبئی فی بحره الدنیا حق صل و علی بن بشری خواب صالحی ان خواب  
 که در خواب خویش اخوانی پیدا و در صدیق این آیه که اگر همه را یک کنیم  
 آیت و اخبار بسیار است در خبر آمده است از انس که رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت از دنیا فرود می گشته و از عین من است و بعضی خواب بر صالحی خبری  
 از جهل شمس خبر از معجزه باشد و این خبر از بران گفت که رسول صلی الله علیه و آله  
 جهل شمس سال بود که وحی آمد و گفت در سال بود که از دنیا رحلت فرمود  
 میان وحی رحلت از دنیا من سه سال بود و آنچه نوشته بوده خواب  
 بیدار اند و در شش ماه از حیات سه سال یک هر از جهل شمس روایت  
 در رسول صلی الله علیه و آله بدین معنی می گفت که از دنیا فرود می گشته و از عین  
 خبر من بشهره المقصود این کتاب به نگاه و در باب مکرر کرده است  
 شد و بانه التوفیق الحال در دیدن حضرت عونت و فرشتگان  
 و شب ستارگان و کرسی آسمان و در فرج و صراط و بحر ان خیانت  
 و دوم در دیدن خیانت و ستارگان و در مد و برق و رخ











ساختن بود اگر در خواب آواز میشنود بوقت باران در آن موضع خبر در  
پیدا آید اگر در خواب ببیند که باران در عهد و برقی بهم است بیم فرج بود  
باد در خواب بخت در رحمت و شادی از نعم بود و در خواب ببیند که بخت  
باشد جادو اگر در خواب ببیند که برف برنج جمع میشود مال جمع کند و پیش  
خود خوب کند و از آن اگر در خواب ببیند برف یا بخی می خورد مال حلال بخورد  
و خوشی خورد و بمراثت مال باید اگر ببیند باران یا بخت آمد در آن موضع  
مستخری آید یا بخت و یا بخت مخافات پیدا آید **بسم** در دیدن در  
و جاه و محض و آنچه ذکر رفت در خواب دیدن محکمت باید چون نسبت  
آن باشد اگر در خواب ببیند آب از دریا خوردی مراد خوش تمام آید اگر  
در خواب ببیند که آب خوردی حج کند و تجارت کند اگر در خواب ببیند که از  
رود آب خوردی مراد خود جای آید اگر در خواب ببیند که از چشمه آب خوردی  
فرج باید و از چشمه آب آید اگر در خواب ببیند که در رود و قناد و غیرت  
افتد جوی در خواب دیدن مردم بزرگ باشد و بخت نام کرد و غنی شدن  
در آب خورد و حوائی باشد و اگر در خواب ببیند که از حوض آب خوردی بامداد  
بخت دیدن و ترانکه آید و توانا کرد و مال باید بقدر بزرگی حوض اگر در خواب

بند

ببیند که آب صافی خوردی عیش خوش و مال حلال بزرگدانی دراز بود اگر در خواب  
ببیند که در آب می شنود و دل قوی می رودی مستقیم کرده و روزی باید اگر  
در خواب ببیند که در آب می رنجی و در مسجدی بر کوشان نفر باید اگر گشتی در  
خواب ببیند از غنما فرج باید و پیش خوش و فرزند نیکو آید اگر در خواب ببیند  
که در گشتی نشستی یا از گشتی بر دین آمدی کار او پاک کرد اگر سر او در ولایت  
بود ولایت باید و اگر از کاری مغرول بود باز در آن کار شود اگر در پیش  
باشد توکل کرد و اگر سبزه ببیند آرزو کرد و اگر امید فرزند دارد و میراث  
باز آید اگر در خواب ببیند که خوردی از جوی انداخت نیست بر دلکند کرد  
و روزی رودی فرج کرد و اگر در خواب ببیند که در آب شنا کردی بخت برگردن  
بود و کاری و اگر آب دشمن باشد مال حلال باید و اگر غریبه بود مال حرام  
بخت آید اگر در خواب ببیند که از حوض آب خوردی یا آب بر دشتی فرات  
کرد و کار او پاک کرد و معتد بر بزرگی حوض اگر ببیند که غسل کردی از غنما  
برون آید اگر گشتی در خواب ببیند فرزند بود و از کاری و عیش خوش ببیند  
اما جاه و خواب دیدن در دفع است قبول در میان طلب عالم کرد و اگر  
در خواب ببیند که در جاه افتاد و خور باید کرد که در کار لغتی اگر در خواب



در درجه آب کشیدی از بزرگی با عافی منقش باید یا علم آموزد اگر از آن آب  
 خوروی یا خوردن است از غنای فرج باید اگر از آن چاه یا از آن آب خوری  
 به آبستی و در جانی کردی مال منقش باید و از غنای این کرد و **بجای**  
 در دین رو ششانی و تاریکی و شمع در چراغ و شعله و ششانی در جوی  
 این اسلام بود و در دین تاریکی در خواب دین کفر و ضلالت بود و در دین  
 در خواب دین غنمه دین و بود و مال و اموال باشد و دین بی دود و در  
 دین از غنم کسب کردی بود و سلطنت بزرگی باشد اگر در خواب بیند که دین  
 بهی از غنمی مال بسیار باید اگر در خواب بیند که دین بخوردی مال و اموال  
 در دین کند اگر بیند که در دین خوری و بخوردی و بخوردی و بخوردی  
 شود اما دین بود و دین بود و دین بود و دین بود و دین بود و دین بود  
 و از آنکه باید و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 چراغ بودی و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 بهی که بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 خواب بودی و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود

۱۰۰

در خواب بیند که دین

در خواب بیند که دین

صاحب حال بگو سیرت بگو و بگو **بجای** در دین که و در دین که و در دین که  
 و در دین که و در دین که و در دین که و در دین که و در دین که  
 بود اگر در خواب بیند که دین که دین که دین که دین که دین که  
 و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 که دین که دین که دین که دین که دین که دین که دین که دین که  
 بود اگر کسی بداند در خواب بیند که دین که دین که دین که دین که  
 بود اگر از غنم کردن آید و دین خواب و دین مال حاصل شد از بزرگی مال  
 دین مال که در خواب بیند که در دین خورفت و دین خورفت و دین خورفت  
 و دین مال حاصل شد از غنم سلطان یا از طرف بزرگی یا از طرف دین و دین  
 بگو بیند و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 اگر در خواب بیند که دین که دین که دین که دین که دین که دین که  
 خورد و آمد و دین که دین که دین که دین که دین که دین که دین که  
 یا از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود و از آنکه بود  
 دین که دین که دین که دین که دین که دین که دین که دین که  
 مال بگو کردن باشد اگر بخت باشد و از غنم که در دین که دین که دین که





مال حال باشد و شادی بود و بخان خوش بشنود و در خوشی خوش  
خواب دیدن زن سلیقه باشد و مرد فاسق و سخنان ناخوش شود و زخمی  
بجواب دیدن بخاری و مکر در طعام **باب بیستم** در دیدن مرد جوان و پسر  
و کودک مردان در خواب دیدن بخت و دولت بود و آسوده کرد و غلام  
در خواب دیدن خبر در بخت و خطر یا فتنه بود و دشمنانی که در خواب  
دیدن اگر سر خود شادی بود اگر دشمنان غم بود زن بر در خواب دیدن  
مالی بود زن جوان در خواب دیدن شادی و عیش بود **باب بیست و یکم** در  
عسل کردن و دست درختن و تخم کردن و بخت غار و قمار کشتن  
در کعبه و سجده و حج و عمره و زکوة مال دادن و عفت کردن و غسل کردن  
در خواب بینی باشد و حجت در آید غار کند زن در خواب بگوید و حجت  
و دهانی باشد و کعبه و حج در خواب دیدن نزدیکی شدن بخانی باشد  
عفت کردن در خواب خبر در بخت و عفت یا فتنه بود حج کردن در خواب  
عدل باشد و شادی دیدن سر و پند کردن در خواب خبر کردن بود  
داز غم را و در پند آمدن باشد اگر در خواب بیند که در عفت حج فرود  
آمدی از حاجتی که از خدا بخواهی بخواند یا در کار دنیا و عفت این کرد

اگر در خواب بیند که در کعبه شدی و ترون آمدی از همه غمها فرج یابد  
اگر این که در دین کائنات و خلق آید اگر در خواب بیند که در صفای مرد  
طواف میکند در دین مسلمانان کامل شود اگر در خواب بیند آفات کفایت این  
باشد **باب بیست و دوم** در دیدن خلیفه را امام قاضی و فقیه و خطیب و زن و پسر  
و پسر و ترار و کلیل قاضی یا بخواب دیدن امر خدا تعالی بر دوشه وقت  
وین بود پسر و کلیل در خواب دیدن ترار و کلیل قاضی استوار است کار شود  
اگر در خواب بیند ترار و کلیل شکستی قاضی استوار شود باز خدا مقرر کرد که  
در خواب بیند که قاضی خوش روی بودی دلیل کند که خدا تعالی از روی  
خوشش و باشد اگر قاضی را ترش روی بودی دلیل کند که خدا تعالی  
از روی خوشش و نباشد اگر در خواب بیند که قاضی شد یا فقیه یا زکی  
با عالم یا امام یا خطیب بخیزد اگر این کس صواب است آن در او که عزت رسد  
عزت و درجه یابد و اگر صواب نیست آن در او که زدن کار کرد **باب بیست و سوم**  
در دیدن که از همه کس دور است از رح و شکر و خوار و نامه و عذر و عذر بخواب  
حکمت و ادب بود و در هر رسد و در خواب دیدن علم و ریاست باشد بخواب  
نامه ترش در خواب لایب باشد و عفت و عفت یا فتنه بود در دین اگر

در خواب دیدن  
مرد و زن  
و کودک

در خواب دیدن  
مرد و زن  
و کودک

[illegible]

ال پند درین گهرن نیز بود همچنان مردم در خواب برادر با دولت خفت  
 و با این پند ساق دراز در خواب و بدین سخت نیک بود و همان پای  
 مردم در خواب بدین ال پند داند نای زرین در خواب هم نیک بود  
 بدین مردم در خواب میراث یافتن پند اگر در خواب بیند که در زمین  
 بیشین دی بخت مصیبتی رسد یا سفری کند و از خبر بدیخ انداختن  
 در خواب فرج یافتن از غم بود و نیز گفته اند که شادی بسیار بود که اگر در  
 خواب بیند که دین و دین شکستندی روزی بر وی نیک شود اگر در خواب  
 بیند که غم بسیار انداختنی و دشمنی که کرده شود پوست شکم و همچنان روزی  
 و بخت در شکم پند در خواب بدین روزی حال پند و از گوی پند برین ال  
 در خواب بدین در خواب و در غم پند بری سر در خواب بدین غم داند و پند  
 در بخت بود و از دهم مردم در خواب بدین فرزند پند و اهل بیت زیاده  
 شود کسی زمان در خواب بدین رحمت جان بود و آن سر که در مثل آن  
 و خردی که زیادت بود برین خواب بدین ال در خواب و غم و فرزند بود و آن  
 بخواب بدین دولت و رحمت بود **باب چهارم** در بدین سید و زوایان که  
 از کسی میسر آورده و عماری دیگر و محل مستحق ذکر درین باب میسر





افقادی شعل بود از قبل آن دختر زنده اگر بسته ازین برآید در خواب بیند مال و منفعت  
یا بد اما کسی درین خواب دیدن زنده دل و دهان و مراد بود و غری و داری در خواب  
دیدن برتن مردم زنده بخوابد **باب سیم** در دیدن پستی و کفخی و درازی  
دکانهای و آب و دریم و بول و حدت و سترخ و سبکین پستی در خواب دیدن  
برتن مردم مال بسیار جمع کنند و منفعت یا بد کفخی خواب دیدن نیز همین حال بود  
بول در خواب دیدن فرح یا بد از غم اگر در خواب بیند که بول بر جامه خود آویزد و جامه  
مسکین در خواب دیدن مال حرام باشد سترخ و پمیدی در مردم خواب دیدن مال  
بود یک گناه **کشتیدن** در خواب دیدن نصبت بود بر یک گناه اگر مردی در خواب بیند  
که از دگر او را بر سر او آید او را فرزند آن بیند که در خواب بیند که او از فرزندش  
چون زن آن با خود آید دگر **مبینه** یا زخمی بیند شش بریده شود اگر زنده بخوابد  
که او را دگر بودی یا بر شش مرد آن او را فرزند شود **باب چهارم** در دیدن درختان  
میوه و سبزه و ریاحین و مرغزار و درخت در خواب دیدن منفعت و بزرگ یا بد درخت  
میوه در خواب دیدن عزت و قدر و ثروت خواب بود بهتری بود درخت خواب  
دیدن **فرمانت** در وقت یا در غیر وقت خود سیاه باشد یا سفید مال و منفعت  
در روزی حال بود اما بر سرین در خواب دیدن بهتر از آن روزش باشد از آن روز

و در آن وقت که برکن از درختان ریزد و بخواب و بدن درخت میفتد  
بود اگر کسی باده پیچید در خواب و بدن بوقت خد مال بود که شمش در خواب  
دیدن خبر مال بود و خبر بزه در خواب دیدن اگر شمش برین بود مال حال بود و اگر  
نریش بود اندوه بود و اگر بخت در خواب تو اگر می بود و ب در خواب بتر نشد  
و گزینک بود و مال حال باشد زردی و نریش در خواب دیدن و خفا  
در خواب دیدن پاش و گزین بود و مفت باشد و اگر شمش برین باشد پاش بود  
و اگر نریش باشد غم و اندوه بود و عجز در خواب دیدن پاش تو اگر می  
بود و نقدی در خواب دیدن مال حرام باشد چون چندی و عجز بود با هر  
نیک باشد و مال حال باشد اگر کسی در خواب چیده که اندر ساری وی باشد  
وی در بختان پاشی او را در چت و رانش و شادی بود از بختان در خد  
نرکس در خواب دیدن مردم بگو رود بود اگر کل در خواب چیده بروی  
دروغ گویند که و رس در خواب دیدن مال بود حدس بود و حدس بود  
دیدن مال حال بود و گندم و برنج دارد در خواب دیدن چن شک بود  
باشد و زنده که در ازاد بود چن ناریه بود و چن و خد بود  
و **پنجم** مرد دیدن مان خورش و دوا و گش و شک و مان این گند

مکتبہ دارالافتاء



در خواب بدین خوردن همه انواع اندک بسیار مال و دولت بخت  
بشدخ آتش در خواب بدین سخنانی ناخوش شود و بسیار در بدین  
راه بسیار و نیک این همه در خواب بدین سخنانی ناخوش بود اگر کسی  
در خواب بسند مال حرام بود بسیار در بدین کلام کشته اب و دارد  
و قیاس نه هم وقتی کردی نه در خواب بدین خوردن مال حرام شد اگر در خواب  
بشد خورد است و خواب در کار دنیا حرصی کرد و دارد خوردن و نه صبح  
شیر بسیار بدین خوردن روزی حال بود قیاس خوردن در خواب بخت  
و رحمت بود شیر و کشیدن در خواب مال حال شد و در خواب ترس مال حرام شد  
در خواب بدین پشیمانی بود شیر و اگر کسی در خواب بدین خوردن  
مال حال شد از قبل آن شراب در خواب بدین خوردن مال و سلطنت  
و دولت بود شیر و کشیدن در خواب بدین خوردن مال حرام شد فی کردن  
در خواب قهر بود از گناه و از غم فرج باید و بار سا کرد و در فعل و کرد  
مال غف که در شیر و در آن مال حرام بود و خواب و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند در خواب بدین خوردن این همه علم و ادب و عمر در روز و مال حال  
و عیش و عشرت بود شیر و کشیدن در خواب بدین مال و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند

در خواب بدین خوردن همه انواع اندک بسیار مال و دولت بخت  
بشدخ آتش در خواب بدین سخنانی ناخوش شود و بسیار در بدین  
راه بسیار و نیک این همه در خواب بدین سخنانی ناخوش بود اگر کسی  
در خواب بسند مال حرام بود بسیار در بدین کلام کشته اب و دارد  
و قیاس نه هم وقتی کردی نه در خواب بدین خوردن مال حرام شد اگر در خواب  
بشد خورد است و خواب در کار دنیا حرصی کرد و دارد خوردن و نه صبح  
شیر بسیار بدین خوردن روزی حال بود قیاس خوردن در خواب بخت  
و رحمت بود شیر و کشیدن در خواب مال حال شد و در خواب ترس مال حرام شد  
در خواب بدین پشیمانی بود شیر و اگر کسی در خواب بدین خوردن  
مال حال شد از قبل آن شراب در خواب بدین خوردن مال و سلطنت  
و دولت بود شیر و کشیدن در خواب بدین خوردن مال حرام شد فی کردن  
در خواب قهر بود از گناه و از غم فرج باید و بار سا کرد و در فعل و کرد  
مال غف که در شیر و در آن مال حرام بود و خواب و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند در خواب بدین خوردن این همه علم و ادب و عمر در روز و مال حال  
و عیش و عشرت بود شیر و کشیدن در خواب بدین مال و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند

در خواب بدین خوردن همه انواع اندک بسیار مال و دولت بخت  
بشدخ آتش در خواب بدین سخنانی ناخوش شود و بسیار در بدین  
راه بسیار و نیک این همه در خواب بدین سخنانی ناخوش بود اگر کسی  
در خواب بسند مال حرام بود بسیار در بدین کلام کشته اب و دارد  
و قیاس نه هم وقتی کردی نه در خواب بدین خوردن مال حرام شد اگر در خواب  
بشد خورد است و خواب در کار دنیا حرصی کرد و دارد خوردن و نه صبح  
شیر بسیار بدین خوردن روزی حال بود قیاس خوردن در خواب بخت  
و رحمت بود شیر و کشیدن در خواب مال حال شد و در خواب ترس مال حرام شد  
در خواب بدین پشیمانی بود شیر و اگر کسی در خواب بدین خوردن  
مال حال شد از قبل آن شراب در خواب بدین خوردن مال و سلطنت  
و دولت بود شیر و کشیدن در خواب بدین خوردن مال حرام شد فی کردن  
در خواب قهر بود از گناه و از غم فرج باید و بار سا کرد و در فعل و کرد  
مال غف که در شیر و در آن مال حرام بود و خواب و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند در خواب بدین خوردن این همه علم و ادب و عمر در روز و مال حال  
و عیش و عشرت بود شیر و کشیدن در خواب بدین مال و شیر و در ده آنچه در آن  
ماند





بود طبع زدن در خواب و آواز طبعی شنیدن بماند بود باران و سیل  
در خواب این خواب و فتنه بود اگر در خواب پیشه که غارت میکردند غم  
اندوه باشد چون که زدن در خواب و بدین راه پادشاه و ملوک  
را بود و غنیمت باشد اگر آینه باشد در خواب و بدین پیر باشد در پیش  
بود اگر آینه سپین باشد که ای رسد اگر فتنه و سخط بود عدل  
بر منق که در خواب پیشه که پادشاه اندر خدمت آمدی در آن وقت  
و طبعی بود اگر در خواب پیشه که سوخته حوزی فواید بصر با بد کرد و غم  
اندوه رسد اگر پیشه که سوخته طلاق حوزی **پیشیم** در وین  
خواب پیشیم و فتنه و این خواب و بدین راه بود و سخط و غنیمت  
و غنیمت برسد چنانکه پیشتر کرده است اگر پیشیم خواب این بهر حال  
بود و فتنه و بدین راه و صاحب سلطان را در وین که است بود که آنکه در خواب  
نیک شود **پیشیم** در وین باغ و کاره و غیره اگر در خواب پیش  
که یکی ازین علمها نالید دلیل کند که بقضای خدا استجالی را می بیند  
و لیکن یکی در خواب پیشه صورت و زبان کاری بود چون حکم خدا  
و انی بیند نیکی بیند اگر خواب پیشه که حسادت استی خوت بود و مراد  
یابد

م

م

و مراد یابد اگر خداوند علمت خواب بیند که از آن علمت دست شدی کار  
کن ده کرد و آنچه از روی می بود یابد **پیشیم** در وین باط حمله  
در زندان و کورستان و مرده و خارنه کورستان خواب و بدین صورت  
پیشانی بود اگر کرده خوش اگر در خواب بیند که اگر در وین آمدی فتنه  
و فتنه یابد اگر در خواب بیند که مرده زنده شد مراد یابد از کاری که علم برده  
اگر خواب بیند که مرده دست زندگانی بروی دراز کرد و دانا در سرای او نشسته  
و ویرانی دید آید اگر در خواب بیند که مرده زنده شدی و کشتی آهستان  
و شور بود اگر در خواب بیند که بار شده ویرا در کار کشتی زندگانی می  
زیادت شود و کار لوبا کرد اگر در خواب بیند که مرده را در خوش کشتی  
میان او و میان خویشان جمعیت و جدایی افتد اگر در خواب بیند که کور نشسته  
سرای زنی و کند اگر در خواب بیند که مرده خری دادی ان خبر در دنیا  
خبر کرد و و او را از روی می آید و زنده کرد و اگر در خواب بیند که مرده با  
سخن گفتی آن سخن می راست و خوش بود اگر در خواب بیند که خبر مرده را  
یا خبر مرده خود وی یا خبر از مرده خود استی ان خبر در دنیا گران کرد و در  
و زنده در ان در خواب و بدین چون خبر و مرده و نیک بود و غنیمت

م

در خواب باید خواب نیک بود و چون گفته در دیده بود نیک بود و صدقه  
 باید داد و حجام در خواب بدین زن نیک روی و خوش طبع و در خواب نیک  
 بود و نفس در خواب بدین زن ندان بود و خوش دانه و دار در خواب نیک بود  
 زن آن است هر مردی که دارد و باید در ولایت و محل دیر ماند اما زن آن  
 چهل خواب بدین که اگر کسی مرده در خواب ببیند تازه روی او است آن مرد  
 نیک بود اگر کسی خود را یا دیگر را در خواب ببیند که در جواره نهاده اند و مردم در  
 و بنان شمس بزرگی و چتر می باید اگر در خواب ببیند که در جواره بیفتی دی از علی  
 که در خواب نیک کرد و اگر در خواب ببیند که در جواره برداشتی خدمت سلطان کند  
 گفت مرده در خواب بصیبت خود نماز کند زن در خواب دست رسول گماید  
 سنگ در خواب بدین نیکان ایشادت بود و در آن را محنت از سلطان اگر ببیند  
 در خود را در جنان اگر او را اسیر فرزند است هر آید و عملهای قبیله است  
 اگر در خواب ببیند که با مردگان همی رفتی شمس مردی چند **بسیار**  
 در دین زمانه در دین کردن و دست پایی بدین و پاره پاره کردن مردی  
 اگر در خواب ببیند که کسی را کشتی بر جسم خود نهد و اگر در خواب ببیند که کسی را  
 کردن مردی را شمس خیم کند اگر در خواب ببیند که کسی را از زمانه رفتی

۴۴

مردی باید اگر در خواب ببیند که با زن از خوف مردن آمدی از خیم زن به زن  
 بر شمس و می گویند اگر در خواب ببیند که دست پایی از روی خود کرد و وقت ایستاد  
 باید و چتر می دراز کرد و **بسیار** در دین پایی زن و در دین کشتن و باری  
 کردن و طرح و زن با خلق و حاکم زن سر در خواب ببیند که حرام  
 نیک بود که ببیند که غم بود و بخان ناخوش شنود و کاری عمل نیست و باید  
 زن در حق کردن بهر حال بصیبت اندوه بود و زن در دین و شادی  
 بود از جهت زن و خبری شنود و اما آواز دم در خواب بدین شمس می  
 خدا و در حاکم چنان در خواب بدین در خانه او یا دیگر کسی حاکم با او بود  
 و یا بر خط از وی آواز آید و دماغ شنید و با نیک زدهای ماتم بود و در آن خانه  
 اگر در خواب ببیند که اندک سرودی بخواند و شادی و حاکم بود و چند داد  
 مردان اگر در خواب ببیند که آواز نای شنود و حیره خوش بود و در آن طرح  
 در دین با خلق در خواب کاری باطل کند اگر غایب باشد بر شمس نظر باید  
 و کردی گفته اند که با خلق بهتر از برکت اما خود با خلق در خواب  
 متفق از خود بخای پس در سخن اگر در خواب ببیند که از می که شتی از غم  
 و خلق باید اما بل اگر از حشت بخت ببیند محلی دین و در آن نیک به شمار





یا آن چرخه بیداری و بر دشمن نظر نماید اگر آن چرخه می گزید و در مقابل  
 می بیند از آنکس غم دارد و بیدار ماندن وقت کردن با حیوان یا  
 یا چرخه اگر کسی در خواب بیند که روی بفریاد اگر در خواب کند نظر او را به  
 بر دشمن اگر در خواب بیند که با کسی کشنی کشتی یا با هم در آن چرخه  
 از دشمنی دلیل کند که آن چرخه روی بفریاد اگر در خواب بیند که کسی  
 بکشتی آن بیدار بود و طغی و غوغا می شود و از هر آنکه غافل  
 بر غوغا می شود **سی و هشتم** در دیدن فضا به حیوان کشن و بخت  
 کشن فضا به صورت در خواب دیدن طلسم بود و با او گفت کند اگر  
 در خواب بیند که فضا به بخت کند با طبعی دوستی کند اگر در خواب بیند  
 که طبعی کسی بر می خورد که با مال او بریزد و اگر در خواب بیند که گوشت  
 بخوردی بر مردمان در فرخ و غیبت بند **سی و نهم** در دیدن که سفند  
 دشمن بر غافل و بر می دشمن ایشان اگر در خواب بیند که در آن حیوان  
 خونی گردی مرد دشمنی غامی یا به اگر در خواب بیند که از پیش شیر خورده  
 مال حلال یا به اگر در خواب بیند که بخت از دشمن کشیدی سپر آید او را که  
 خواب بیند که بر غافل بکشد برای گوشت نصیبی او پیش آید از جهت  
 از

فرزند اگر در خواب بیند که سر کلاه یا سر که سفند یا سر آدم یا سر حیوان دیگر را  
 بر سر گوشت یا به میگردی بخوردی یا دوشی یا به بقدر خوشی و اگر در خواب  
 باشد برایت و صبری برسد اگر آنکس چرخه باشد بخت کرد و اگر در خواب  
 بیند که شرب خورده خاری بیند **سی و دهم** در دیدن فرخ و کشن که سفند  
 و گوشت از دهان ایشان اگر در خواب بیند که چرخه صید کردی و گوشت  
 آن بخوردی مال حلال یا به در دشمن نظر نماید اگر در خواب بیند که بر فر  
 نشستی و او را طبع بودی بر نصیب دیگر کرد و اگر در خواب بیند که از گوشت فر  
 نصیبی دیدی و از دم دی بکشد در فرخ اخذ اگر در خواب بیند که گوی اهری  
 و خراش و در دهان فرزندش بر آید **سی و یازدهم** در دیدن که از دم داده و  
 کرام اگر در خواب بیند که کلاه و شتی یا رنگه نصیبی و بخت در بخت و  
 در وقت یا به اگر در خواب بیند که در سرای دی کادی بودی او را دکات و  
 در بخت پیدا شود اگر در خواب بیند که در میان کادان کادی فرزند بودی و  
 و از آنانی غافل بود و اگر کادان را بخوبی تنگی و کافری فرخ بود که کلاه  
 در خواب بیند که بخت و دشمنی بود سر کلاه و آنچه در شکم کاه بود و در  
 مال حلال بود اگر در خواب بیند که پیدا شد اگر چاره بود و تنگی یا به اگر در خواب

در خواب بیند که کلاه و شتی یا رنگه نصیبی و بخت در بخت و در وقت یا به اگر در خواب بیند که در سرای دی کادی بودی او را دکات و در بخت پیدا شود اگر در خواب بیند که در میان کادان کادی فرزند بودی و و از آنانی غافل بود و اگر کادان را بخوبی تنگی و کافری فرخ بود که کلاه در خواب بیند که بخت و دشمنی بود سر کلاه و آنچه در شکم کاه بود و در مال حلال بود اگر در خواب بیند که پیدا شد اگر چاره بود و تنگی یا به اگر در خواب



در دین پیل و کاکیش و انواع و اقسام پیلان اگر در خواب بیند که پیل  
 نشستی یا دشمنی باید اگر سرزود آن بود و اگر تر متروان باشد  
 کرد و اگر در خواب بیند که کشت و پوست پیل بخوردی مال عظیم باید  
 و بلاست بزرگی رسد کشت و پوست و استخوان پیل در خواب دیدن  
 یا دشمنی یا بزرگی هلاک شود اگر در خواب بیند که پیل بران دوشی فلک  
 پیل را قوت بود کاکیش و صفت پیل است اگر در خواب بیند که خودی از  
 اندام کاکیش کشتی بر یک کس کمتر کرد و کاک را دلا کرد **چهل و دوم**  
 در دین غول و خاک و وزنه و موش و حشرات اگر در خواب بیند  
 یا خاک افت کردی دشمن درستی کند برای نصیحتی اگر در خواب بیند  
 که کشت خاک بخورد مال حرام خورد و در فراغ خود بخالی کام می کند  
 سر خاک در خواب دیدن مال حرام بود اگر در خواب بیند که خون  
 بخورد یا از خاک خون دخی از فرزند خود دانی بیند اگر در خواب بیند  
 که خون نشستی سلطت باید و کاک را دلا کرد و شیر خاک در خواب دیدن  
 مرد قاصد بود اگر در خواب بیند که از عورت موش جدا شد و سرزود

اگر کسی غرس در خواب بیند از بی باقی کند که سچا کس با وی دوست بود از خواب  
 در چهری که از اندام غرس چند مال حرام بود و وزنه در خواب دیدن مردم سخن  
 و بیند **چهل و سوم** در دین و انواع دیگر اگر در خواب بیند که ترشسته  
 کار او را بکشد و سخن گفتن با بنام ترش کردن پیدا شدن کارهای مشکل است اگر در خواب  
 بیند که ترش با وی سخن گفتی کار بزرگ او پیش آید و دشمنان طر یا به اگر در خواب  
 بیند که کشت بخوردی یا شیر بخوردی دلاست و بزرگی باید و مال بسیار جمع کند  
 سگ در خواب دیدن مردم به چهل صحبت دارد اگر در خواب بیند که سگ بر وی  
 یا سگ کردی دشمن از او اطمینان زند و در خواب دیدن دشمن عظیم بود که در خواب  
 دیدن بران نمرد و رحمت ظلم کنند اگر در خواب بیند که شیر کرک بخورد و کرک  
 و عذرا فته روباه در خواب دیدن بر وی تر کند که در خواب دیدن زن  
 کند که در دین و لاف زن **چهل و چهارم** در خواب دیدن همزی خود برده  
**چهل و پنجم** در دین کس شمشیر سوزد از زبور و پشه و مانند آن اگر در خواب  
 بیند که زبور را کفنی مال حرام بود سوزند در خواب دیدن بر صغیرت  
 بود کک شمشیر در خواب دیدن شکر باشد و مال دفع از غم پند کس باشد  
 در خواب دیدن شکر پند و مال دفع از غم بود و در خواب دیدن همین





رحمت بود و سبکی فی رسیدن زک در خواب بدین مومدم و دروغ کوی دین  
 کار افتد زک از خواب بدین مودی شد که از دست ایشان نیکی رسد  
 عالم در خواب بدین مودی پاک دین بود طبع در خواب بدین کنایه  
 کند کوزه که در خواب بدین کنایه رحمت بود و آسوده کرد و در حلقه کرد  
 حوا فرودش و میده فرودش در خواب بدین خوش طبع خواب بدین  
 مردم در این شب دنیا صبور کرد و در خواب بدین مردمی باشند که در  
 مردمان در دست ایشان بشود مسیاد در خواب بدین مردم زبان کار بود  
 در کزن در خواب بدین مومدم تدریس که گفت افتد باغبان در خواب بدین  
 مال و فرزند بود **چهل و نهم** در بدین آنچه دلیل کند در درازی عمر باشد  
 و نیکو کاری دلیل کند **باب پنجاهم** اگر کتب روشن باشد و درازی  
 عفت نایب **باب پنجاه و یکم** در بدین بود و اگر در سادگی بود در خواب  
 بدین ملک و ولایت بود و زنده گانی در زک کرد و هر چه از انعام که کس  
 خواب بدین زکی و مال شد اگر خواب بدین که بر کشتی سفر کند و در  
 دولت افتد عفت در خواب بدین پادشاه قوی بود و ملک و جرج  
 در خواب بدین ولایت مال و پسر شد اگر پادشاه در خواب بدین که باز دست  
 او بود

او بود و شکار بند در دست او ماند ولایت از دست او نبرد و دنا رخسید  
 در خواب بدین زن صاحب جمال و با هنر تمام شد اگر خواب بدین که کس  
 داشتی مال و منفعت باید اگر در خواب بدین که کس توان در خانه دوستی داشت  
 بود که در خواب کسان در خواب بدین که مجوزد اینی بود و مال حلال بود ملک  
 در خواب بدین حقوق خوشتر شوند و منفعت شد اگر از رستان در خواب  
 بدین مردم خوش خوی او را دست گیرند که یک در خواب بدین پسر ای  
 در خواب بدین دی و فرخی بند که در خواب بدین میان قوم قوی بود اگر  
 در خواب بدین که ملک داده است وی پسر زن را طلاق گوید باشد و نای

در خواب بدین فراخی از وی شد  
 غایت پیچیده فی بود جمیع  
 نو عمر که سفر است ۱۲۰۲



یوم شنبه ۵ رجب المرجب ۱۳۳۱



سهم ۱  
سهم ۲

محمود میرزا کبیر میرزا شهبان

یوم شنبه ۵ رجب المرجب  
۱۳۳۱

از روزی که سید در سید لقا  
بنام کج لوح شنبه ۵ رجب

از روزی که سید در تقه رفته است

یوم شنبه ۵ رجب المرجب  
۱۳۳۱

از روزی که سید در شهر رفته است

یوم شنبه ۵ رجب المرجب

۱۳۳۱

Handwritten notes and calculations at the top of the left page.

سهم ۱

Handwritten notes and calculations in the middle of the left page.

Handwritten calculations and notes at the bottom of the left page.





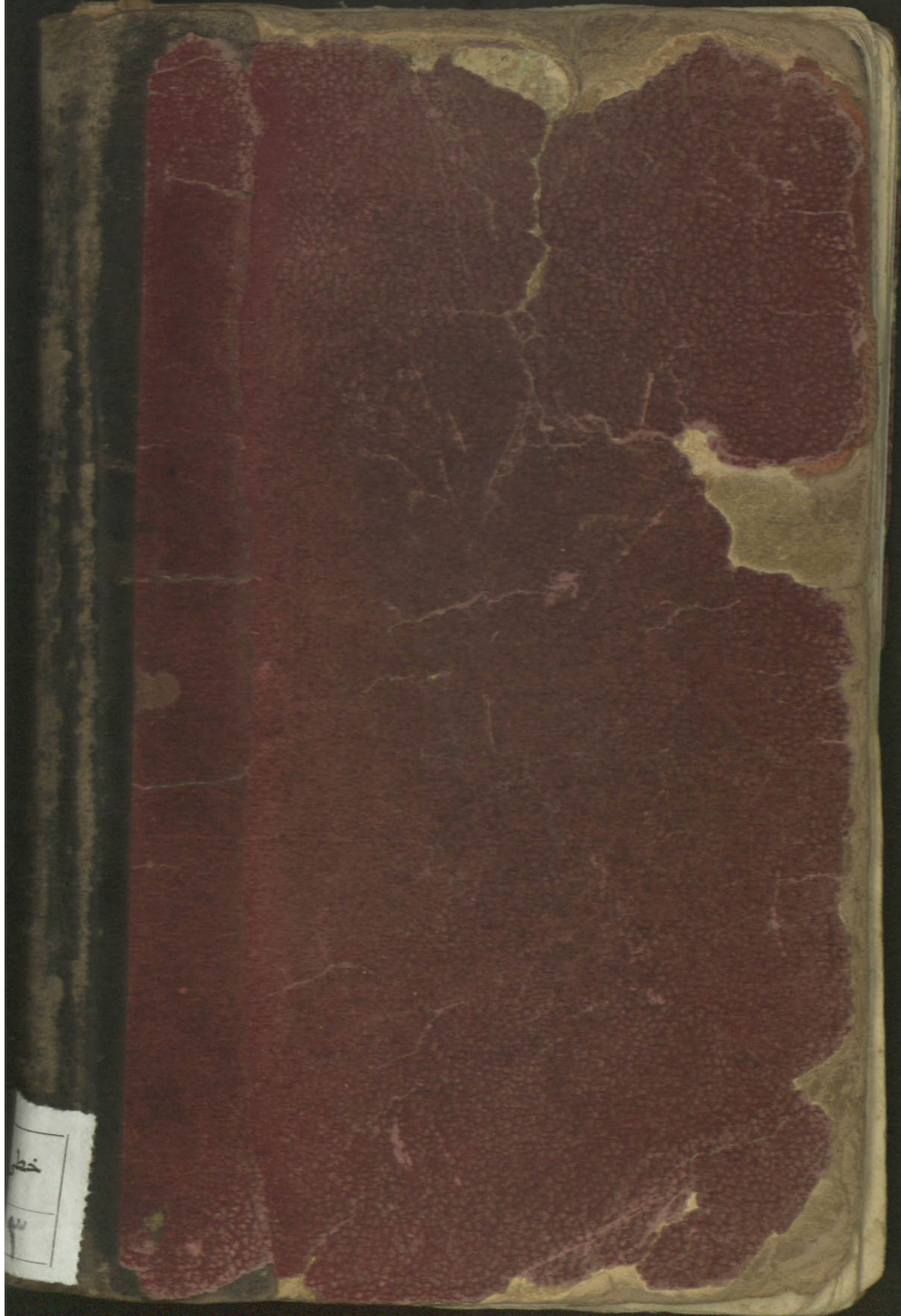
المعروف في...

١٢٠

ال...

١٢٠





1  
3